



شاهنشاه آریامهر در کنگره دهه انقلاب
ضمن فرمایشاتشان بر وزهای سپاه اشغال
ایران اشاره فرمودند و هویدا نخست
وزیر از بدبختی‌های ایران مثال و شواهد
غم‌انگیزی بیان داشتند .

ابوالقاسم شهیدی

خاطره‌ای از دخالت‌های ناروای بیگانگان

اما نگارنده يك خاطره نویس كم مقدار برای عبرت و آگاهی نسل جوان
شمه ای از اعمال تكان دهنده و غیر انسانی عمال اشغالگرا مینویسم باشد که همیشه خون
دفاع از میهن در عروق و شرايينشان بجوش و خروش باشد .

اواخر بهار سال ۱۳۲۲ ساعت ۷ صبح بود که فرج‌الله بهرامی استاندار اصفهان
تلفنی از من خواست که دقیقاً موجودی سیلورا که به نان شهر و مصرف سر بازخانه اختصاص
دارد اعم از گندم و جو تعیین و بلادرنگ بملاقان نشان بروم چون سیلو با اداره خوار بار در
در حدود شش کیلومتر فاصله داشت وسیله تلفن از کفیل سیلو خواستم که موجودی مورد نظر
را با دقت تعیین و همراه بیاورد چند دقیقه بعد کفیل سیلو از من خواست که موجودی را
طبق گفته تلفنی ایشان یادداشت نمایم . باو گفتم اینطور نتیجه ندارد من باید صورت راتسليم
استاندار کنم . شما خواسته مرا در فرمهای مخصوص تنظیم خودتان و رئیس فنی سیلو (مهندس
شاهین) هر دو نفر امضاء کنید . جواب داد فرمهای مزبور را ما همه روز میفرستیم و امروز
هم فرستاده ایم شاید الساعه روی میزتان باشد بفرمائید يك رونوشت آنرا تهیه و باستاندار

بدهید گفتم آقای رئیس سیلو شما در اطراف ارسال يك صورت که از نظر من خیلی اهمیت دارد زیاد بحث و راهنمایی کردید صورتی که میگوئید همه روزه فرستاده اید تصدیق می‌کنم امروز هم فرستاده اید ولی این صورت فاقد امضای شما و سایر متصدیان صلاحیتدار است فقط در محل امضای حسابدار جنسی چند خط تودرهم کشیده شده که معلوم نیست امضای حسابدار است یا امضایش را مخدوش کرده است ؟

با این جر و بحث باز هم کفیل سیلو اصرار داشت مرا در تسلیم صورت مزبور به - استاندار قانع کند اما وقتی دید اصرار بی نتیجه است باناراحتی که از فحوای مذاکرات تلفنی استنباط می‌شد حاضر گردید صورت را دقیق تنظیم و با امضای متصدیان مسئول تسلیم نماید .

یکساعت بعد آمار موجودی که حکایت از تأمین یکماه نان شهر میگرد رسیدن اصل را نگاه داشتم و یک رونوشت تهیه و بملاقات استاندار رفتم . موقعی که بدفتر ایشان رسیدم عده ای از رؤسای ادارات و معتمدین محل در آنجا نشسته بودند که تا استاندار مرا دید بلند شد و باطابق مجاور هدایت کرد . بدون مقدمه با يك حال اضطراب و نگرانی پرسید در سیلو برای چه مدت مصرف نان شهر گندم دارید؟ گفتم طبق صورتی که خدمتتان میدهم معادل یکماه و چند حواله هم عهده کرمانشاه و شیراز داریم که قرار است تدریجاً برسد انشاء الله که تا آنوقت هم محصول اطراف اصفهان و بعداً فریدن و چهارمحال بدست آمده و جای نگرانی نیست .

یکمرتبه مثل اینکه از غم بزرگی رهائی یافته باشد نفس عمیقی کشید و گفت باور کنید از دیشب تا حال نه خواب بچشم رفته و نه توانسته ام غذایی بخورم پرسیدم بچه مناسبت ؟ جواب داد شرح واقعه خیلی مفصل است همینقدر بدانید شخص مورد اطمینان و وطن پرستی که به آسایش خودش و مردم علاقمند است حدود ساعت ۱۲ شب بملاقات من آمد و گفت در فکر تأمین نان مردم تا سرخرمن باشید افرادی بی وطن به تحریک بیگانه تحت عنوان نبودن نان می خواهند برادر کشی راه بیاندازند تا بلکه در این برادر کشی ریشه اختلاف خانواده ها با یکدیگر عمیق تر شده و آنها در بازار آشوب بتوانند آلمانی ها طرفداران آنان را دستگیر نمایند .

مضافاً باینکه در این آشوب ارزاق و مواد غذایی که اهالی اندوخته اند در غارت و آتش سوزی از بین برود تا اگر آلمانها پیشرفتی کردند و بایران آمدند بدست آنها نیفتد .

یکی دویز بعد صبح اول وقت رئیس سیلو مثل افرادی که از يك سانحه مرگبار

یا زلزله وحشتناک نجات یافته باشند وارد دفتر کار من شد و بخدمتمگذار دستور داد هیچ - کس وارد دفتر نشود خود را چون بیماران قلبی که از یک ساختمان بلند اجباراً بالا رفته باشند بروی صندلی انداخت و با کشیدن نفسهای عمیق عرقهای پیشانی را مرتباً پاک می کرد و ظاهراً خود را طوری نشان می داد که از وحشت قادر به صحبت کردن نیست بالاخره کمی که آرام گرفت گفت آقای رئیس خواربار باکمال شرمندگی باید بشما بگویم که آمار مزبور غلط و اشتباه است آنهم اشتباه وحشتناک. گفتم بهر صورت مطلب را صریحاً و مدلل بیان کنید زیرا من از اشتباه کننده یا مقصر نمیگذرم و تردید ندارم که هر اشتباهی که شده تعمدی بوده و از توطئه آن بیخبر نیستم .

جواب داد ما بدو طریق موجودی را تعیین میکنیم یکی از روی دفاتر و یکی هم از روی کنتور آنکسی که آمار را تهیه می کرده اشتباهها از جمع کنتور خارج شده آمار برداشته است نه از موجودی در حال حاضر آنچه مسلم است شاید مصرف یکهفته بیشتران شهر موجود نباشد خواستم فوراً آنچه گفته روی کاغذ بیاورد تا مسئول مشخص شود هر چه طفره زد که سر باززند قبول نکردم بالاخره با اکراه و ناراحتی نوشت . دو نفر بازرس برای رسیدگی دقیق بسیلو فرستادم و خود به نزد استاندار رفتم و جریان را به نحوی که رئیس سیلو نوشته بود بااطلا عشان رساندم یکمرتبه رنگ از صورت استاندار پرید و گفت چاره چیست همه خواهیم سوخت گفتم نگران نشوید راه چاره دارد فقط بحمایت جدی شما احتیاج دارم گفت من برای تأمین این منظور در اختیار شما هستم هر تصمیمی که باید گرفته شود عجله کنید .

گفتم امروز تنها منافع عمده این شهر به جیب صاحبان کارخانجات میروند زیرا پتوئی را که جفتی ۲۵ ریال بهارتش ایران میفر و ختمند امروز هر دانه ۱۵ تومان به متفقین میدهند که بشوروی وسایر جاها حمل شود پارچه لباسی وطنی را جز آنها نیکه مستخدم دولت و مجبور بودند دیگران حتی یکمتر نمیخریدند ولی امروز تمام کارخانجات دنیادر راه پیشرفت جنگ و تأمین حوائج سربازان در جبهه مشغول کارند ایرانیان ناگزیرند همان پارچه را با ارزش سه برابر قیمت بکارخانجات بپردازند از کارخانجات که قدم بیرون بگذاریم آنچه کاخ و عمارت و اثاثیه پر ارزش و گرانبهاست به متمکنین که همان صاحبان کارخانجات باشند تعلق دارد پس هر جا نه ناگوار و خراب کننده ای پیش آید اول صاحبان کارخانجات و صاحبان زر و سیم زیان میبرند و بنده و شما در درجه سوم و چهارم قرار داریم پس برخود آنها است که در یک جلسه اختصاصی ضمن آگاهی از موجودی سیلو در راه تأمین نان شهر بکوشند فوراً دستور داد که مدیران کارخانجات و چند نفر از مالکین

معروف اصفهان برای بعد از ظهر با استانداری دعوت شوند در آن موقع اوحدی نمایند
اصفهان در مجلس شورای ملی نیز در اصفهان بود که به پیشنهاد من از ایشان هم دعوت شد.
استاندار از آقای سرهنگ شاه پور لواء مختاری رئیس شهر بانی اصفهان خواست که برای
حرکت دادن مدیران کارخانجات به جلسه استانداری چند نفر افسر را مأمور کند که
مؤدبانه و با نزاکت آقایان را با استانداری هدایت نمایند.

ساعت نزدیک چهار بعد از ظهر بود که جلسه تشکیل گردید من برای اینکه
جلسه در ظاهر با اهمیت جلوه کند از استاندار خواستم که از فرمانده لشکر استان
استان، دادستان شهرستان، رئیس شهر بانی، رئیس ژاندارمری برای همکاری و حضور در
استانداری دعوت بعمل آید. همینکه مدعوین حضور پیدا کردند استاندار با احساسات بیاناتی مبنی
بر کمبود گندم اظهار داشت که همه را بتفکر و تأثر فرورد.

مرحوم حاج سید جواد کسایی که همیشه در حل مشکلات همکاری می کرد و
بیش از دیگران به عواقب کار آگاهی داشت از جای بلند شد و خطاب به سایرین گفت
آقایان شاید شماها هیچکدام بخاطر نداشته باشید که یکی دوماه در گذشته کمبود گندم
و نایابی نان در این شهر چه مصائب نکبت باری را دامن گیر ساکنین کرد. چه خانه‌هایی
که سوخت و چه جوانانی که کشته نشدند آنروز اگر مردم جنجال کردند يك جنجال
ایرانی بود ولی امروز اگر خدای نخواستہ اتفاق غیر منظره ای پیش آید دیگر خاموش
کردن آن باین آسانی ممکن نیست زیرا سر سیم تحریک بدست خارجی است. بیایید
و برای خاطر خدا دست بدست هم بدهیم و این شهر را از نابودی نجات دهیم وقتی
همگی اظهارات او را تأیید کردند تقاضا کرد که سهم کارخانجات را در انجام این وظیفه
تعمین کنند.

من گفتم بطوریکه آقایان اطلاع دارید در حال حاضر محصولی بدست نیامده تا
اینکه اداره خواربار بتواند مازاد آنرا باتکاه قانون برای تأمین نان اصفهان خریداری
کند تنها راه چاره این است که کارخانجات که تمام کارکنان و خانواده شان از نان سیلو
استفاده می کنند به تناسب وسعت بنام خریدار آزاد تا میزان پنج هزار خروار خریداری
و تحویل سیلو نمایند مسلماً محترکین و انبارداران گندم چون مشتری مطابق میل دیدند
گندم خود را می فروشند در مقابل اداره خواربار حاضر است بهای هر خروار گندم را تا
یک هزار و دوست ریال پرداخت نماید و تفاوت را آقایان پردازند البته این خرید باید
مستقیماً بوسیله نمایندگان کارخانجات انجام بگیرد زیرا محترکین اگر بفهمند اداره
خواربار در باطن مداخله دارد حاضر بمعامله نمی شوند و نرخ بالا می رود.

مدیران کارخانجات پیشنهاد مرا پذیرفتند بشرطی که در صورت مجلس قید شود که اداره خواربار تا آخر محصول سال جاری متعهد می شود که از خرید آزاد گندم و جو خودداری نماید زیرا بدبختانه ثابت شده است که دولت تاجر خوبی نیست و مداخله او در کار خرید و فروش بخصوص ارزاق عمومی موجب بالا رفتن نرخ و ایجاد بازار سیاه می شود من این مطلب را قبول کردم ولی نه اینکه در صورت مجلس منعکس شود. اوجدهی نماینده مجلس از همکاری و فتوتی که آقایان نشان دادند تشکر کرد و گت رئیس خواربار مأمور دولت است و نمی تواند تمهیدی بدهد که امر مافوقش را اجرا نکند بفرض که شهیدی چنین تمهیدی را پذیرفت فوراً او را تغییر می دهند و شخصی را می فرستند که دستوراتشان را اجرا کند ولی من بخدا سوگند میخورم که اگر دولت چنین دستوری بدهد من آنرا در نطفه خفه کنم آقایان موافقت بفرمائید صورت مجلس تنظیم شود زیرا فرصت کم است و خطر در پیش.

چهار روز از تنظیم صورت مجلس نگذشته بود که اولین پارتی گندم خریداری کارخانجات در سیلو تخلیه شد و کم و بیش از نگرانیها کاست روزهای بعد هم بین پنجاه تا صد خروار می رسید که ناگاه با وصول يك تلگراف رمز تمام آرامشی را که حس می کردیم برباد داد و جداً محیطی تاریک و وحشتناک جایگزین آن ایام شد.

مفاد تلگراف باین نحو بود: یکمده میلیون ریال علی الحساب حواله شد فوراً به نرخ بازار آزاد بخرید گندم - جو - ارزن - ماش - عدس - انواع لوبیا - نخود - برنج - سیب زمینی - پیاز اقدام نمائید. دوم اجناس خریداری را در انبارهای جداگانه نگاهداری و در دفاتر مخصوص عمل نمائید.

منظور این است که گندم و جوی خریداری بسیلو حمل نشود. سوم وسعت انبارها طوری باشد که کامیونها بموقع بارگیری و تخلیه بی نیاز از پرداخت هزینه باربری زائد باشند. چهارم آمار خرید به تفکیک هر روز تلگرافید. پنجم وجهی که برای خرید احتیاج دارید با محاسبه تقریبی کل خرید تلگرافی درخواست نمائید. بطوریکه زائد بر احتیاج وجهی در محل متوقف نماند.

وصول این تلگراف آنچنان مرا در محذور اخلاقی و اداری قرار داد که هر راهی که برای نجات فکر می کردم باین بست مواحه بود چطور می توانم مفاد تلگراف رمز وزارت متبوعم را با مقامات دیگر مطرح کنم چطور می توانم تعهد و قولی که داده ام زیرا بگذارم. چطور می توانم از اجرای تلگراف سر باز زنم و دهها این چطور مرا رنج می داد تا اینکه سه روز بعد يك اتومبیل شیک بسیار عالی که در زمان جنگ کم یاب بود

با راننده ای ملبس به لباس زردوزی و سرنشین مسترنگ جلوی دفتر کار من توقف کرد و مسافر ماشین با عجله نزد من آمد و خود را (محمود - والا نژاد) و حامل پیغام بسیار مهم معرفی کرد بشرطی که هیچ کس وارد اطاق نشود کارت ویزیتی که ظاهراً یکی از مقامات مهم آنروز بمن نوشته بود قرائت و آنرا در جیب خود گذاشت گفتم اگر کارت متعلق بمن است شما چرا در جیبتان می گذارید؟ جواب داد این کارت را بشرطی داده اند که پس از اطلاع شما از مفادش عیناً بخودشان مسترد نمایم . (مفاد کارت آنچه در یادداشتهایم نوشته ام این است) آقای رئیس خواربار - حامل ازدوستان صمیمی هستند حاضر شده اند شما را در وظیفه مشکلی که دارید یاری نمایند اگر خدمتشان مورد پسند شما واقع شد از این همکاری خوشحال و از حمایت و تقویت هر دو نفر دریغ ندارم. گفتم آماده ام. عتاً امرتان را بشنوم . پیشنهاد خیلی جالب و گفت و شنود مفصل بود که خلاصه آن اکتفا می کنم .

آقای محمود تقاضا داشتند چون یکی از عوامل مؤثر صدور دستور خرید آرد می باشند بنابراین آمده اند تا قرارداد خرید با خودشان منعقد شود و برای اینکه جلوی تحریکات و سروصدای اصفهانی ها را بگیرند ظاهراً عامل قرارداد را آقای ناصر میرزا مسعود فرزند مرحوم مراد میرزا نوه ظل السلطان قرار می دهند و ناصر میرزا حاضر شده است با دریافت مبلغی قریبه دولت آباد را که از قراه آباد و پر ارزشی املاک اوست بوثیقه بگذارد .

در جواب متذکر شدم بسیار آرزومند بودم که تقاضای شما را بخصوص اینکه مورد علاقه شخصی است که سر نوشت استخدامی من بدست اوست انجام دهم ولی متأسفانه موافقت با خواسته شما مساوی است با قتل و غارت اصفهان و نابودی صد درصد جان و مال شما . با بی اعتنائی بمطالب من شانه ها را بالا انداخت و اظهار داشت شما از طرف شهر اصفهان و من نگران نیاشدید زیرا قدرتی پشت سر من ایستاده است که در صورت لزوم هر قدرتی را درهم می شکنند .

گفتم من از همین مطلب خوف دارم و برعکس شما هیچ کس را ندارم و در این وسط قربانی می شوم گفت اینطور حس می کنم که حاضر بهمکاری نیستید میل دارم صراحتاً بگوئید تقاضای من عملی است یا خیر ؟ گفتم چون بجواب صریح احتیاج ندارید میگویم خیر و این تقاضا جزو امور غیر ممکن است . بانا راحتی از جا برخاست و با خدا حافظی سردی از اطاق خارج شد . (سه روز بعد برای مذاکره ایکه هرگز انجام نشد) به تهران احضار شدم .

روزها پی در پی می گذشت و تلگراف همچنان را کد در کشوی میز من مانده بود

بقیه در صفحه ۹۹

که تلگراف دیگری بدین مضمون بدستم رسید :

آقای رئیس خواربار پس از تعیین جانشین مسئول برای مذاکرات فوری بمرکز عزیمت نمائید من حسن کردم که این احضار مسلماً بعدم موافقت با قرار داد خرید آزاد ارتباط دارد و نخواستہ اند موضوع را باهم مخلوط کنند بهر صورت بطهران حرکت کردم و روز بعد ورودم را اعلام نمودم اما بآن نشانی که پس از ۱۲ روز سرگردانی در وزارتخانه ساعت مذاکره با امروز و فردا موکول میگردد ناگزیر بسراغ اوحدی رفتم همینکه چشمش بمن افتاد گفت شنیده ام از طرف اداره خواربار قرارداد خرید آزاد منعقد شده گفتم من ۱۲ روز است در تهران هستم و اطلاعی از اصفهان ندارم فریاد کرد این چه حرفی است می زنید من تا کتون بیاس دوستی شما سکوت کرده ام حالا می گوئید بی خبرم وقتی او را مطمئن کردم که آنچه گفتم حقیقت دارد قرار گذاشت ساعت ۱۱ صبح پس از ختم جلسه مجلس شورا باتفاق بوزارت خواربار برویم . البته من از وصول دستور تلگرافی خرید آزاد مطلبی با اوحدی نگفتم در وزارتخانه هم وقتی فهمیدند که اوحدی از جریان اطلاعی ندارد گفتند همین امروز شهیدی را باصفهان برمی گردانیم تا اگر چنین کاری کرده اند جلو گیری نماید خلاصه در اثر فشار اوحدی بمن اختیار دادند که با در نظر گرفتن مصالح و مقتضیات روز خرید را متوقف نمایم باصفهان که برگشتم دیدم متجاوز از سیصد تن برنج محلی - ارزن - نخود - ماش - سیب زمینی - پیاز - خریداری و باوضع اسفناکی در انبار های مخروبه میدان شاه اصفهان چون زباله روی هم ریخته و به اصطلاح انبساط کرده بودند .

در موقعیکه هم میهنان ما از شدت گرسنگی دسته دسته میمردند و چون برگ خزان رویهم میریختند هنگامیکه اطفال معصوم روستائیان با رنگهای مهتابی و شکم های متورم برای سیر کردن خود از برگ و ریشه درختان ارتزاق می نمودند در روزهایی که مادران بی پناه برای بدست آوردن يك لقمه نان جوین یا يك مشت ارزن بو داده از این دربه آن در میزدند تا فرزندان مفلوک خود را سیر کنند در میان این همه بدبختی ها وسیله روزیها موش های قطور و کهنه کار انبارهای کثیف دوره صفوی يك مرتبه از برکت خیانت بیگانه و بیگانه پرستان بر روی سیصد تن حبوبات برقص و جست و خیز مشغول بودند .

آنچه تلگرافی و کتبی از تهران میخواستیم که تکلیف این همه اجناس را که با بهای گران خریده اند و روبه فساد و نابودی است اجازه دهند بطور اقساط بکارمندان دولت بفروشیم ابدأ جواب نمی دادند تا اینکه یکی از شبها يك ساعت بعد از نیمه شب صدای ممتد زنگ منزل ما را از خواب بیدار کرد معلوم شد میهمانان تازه وارد آقای کاپیتان توماس